

نسبت میان شر و اراده در افعال آدمی از دیدگاه آگوستین*

سیدمصطفی شهرآیینی**
طاها فتاحی***
رقیه سهراب‌نوی****

چکیده

آگوستین بر این باور است که شر در این عالم وجود دارد و نمی‌توان آن را انکار کرد. ولی او در تبیین شر در این عالم با مشکل مواجه می‌شود، زیرا از طرفی افکار مانویان را مبتنی بر این‌که قائل به ثنویت در این عالم هستند، رد می‌کند و از طرفی دیگر بر این باور است که خداوند خیر مطلق است و نمی‌تواند خالق شر باشد. او برای حل این مسئله راه‌حلهایی ارائه می‌دهد. از جمله این راه‌حل‌ها این است: اراده آزاد انسان در این عالم منشاء شر است. در این مقاله مسئله اصلی اراده آزاد بشری است که بعد از ارتکاب گناه اولیه دیگر آزاد نیست؛ زیرا این گناه از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. از نظر آگوستین، تنها در

تاریخ پذیرش: ۹۶/۶/۱۱

* تاریخ دریافت: ۹۶/۲/۱۹

m-shahraeini@tabrizu.ac.ir

** دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز

taha522100@yahoo.com

*** دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دین دانشگاه تبریز

**** دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه تطبیقی دانشگاه تبریز rogaieh.sohrabnavi72@yahoo.com

صورتی اراده آزاد است که فیض الهی شامل آن شود و واسطه فیض الهی عیسی^(ع) است. ما در این مقاله می‌کوشیم به این پرسش‌ها پاسخ دهیم: آگوستین چگونه تناقض میان خداوند قادر مطلق و خیر مطلق را با وجود شر در این عالم حل می‌کند؟ آدمی وقتی بعد از ارتکاب گناه اولیه آزاد نیست چگونه مرتکب شر می‌شود؟ آیا عیسی^(ع) که واسطه فیض الهی است اراده‌اش آزاد است و فیض الهی شامل کدام اراده‌ها می‌شود؟ نظر به اینکه اراده منشا شر است و خالق جز خدا ندارد آیا خداوند در آفرینش شر در این عالم نقشی دارد؟ آگوستین در فلسفه خود به این پرسش‌ها به یاری دین مسیحیت پاسخ می‌دهد. زیرا در نظام فکری او ایمان نسبت به عقل جایگاه برتری دارد.

واژگان کلیدی: اراده، خیر، شر مطلق، شر نسبی، گناه اولیه، فیض الهی

مقدمه

شر از جمله مسائل مهم فلسفه و کلام بوده که همیشه مورد نزاع میان متفکران واقع شده است. اصلی‌ترین مسأله نزاع بر سر این است که مبدأ شر چیست؟ در رابطه با این مسئله، دو راه حل از سوی متفکران مطرح شده است: ۱- مبدأ شر در عالم ماده و در رابطه با افعال انسانی هست و در عالم غیرمادی هیچ شری وجود ندارد؛ ۲- مبدأ شر غیرانسانی و مربوط به عالم مابعدالطبیعه است. (البته باید گفت در این راه حل شاخه‌های گوناگونی وجود دارد، به این معنا که برخی با این که مبدأ شر را به عالم مافوق مادی نسبت دادند ولی آن را به طور مستقیم به خدا نسبت ندادند، ولی برخی بر این باورند که خداوند تحت شرایط مختلف در به وجود آمدن شر در این عالم دخالت دارد). از میان این دو دیدگاه درباره مبدأ شر، هر متفکری با استدلال‌های خویش یکی را برگزیده و در نظام فلسفی خویش آن را مطرح کرده است. در این میان، برخی از فیلسوفان در برابر این دو راه حل، دیدگاه خود را در فلسفه خویش به وضوح مشخص نکرده‌اند. از جمله این متفکران آگوستین است که فیلسوفی کلامی است؛ او در نظام اندیشه خود گاهی مبدأ شر را به انسان نسبت می‌دهد و گاه آن را به طور غیرمستقیم خارج از آزادی انسانی می‌داند. در این مقاله کوشیده‌ایم نخست به روش توصیفی دیدگاه آگوستین را در این مورد بیاوریم و بعد، به روش تحلیلی به این مسئله می‌پردازیم که آیا آگوستین مبدأ شر را امری مابعدالطبیعی می‌داند، یا بر این باور است که شر تنها در این عالم توسط فعل انسانی به وجود آمده است و ربطی به عالم مابعدالطبیعه ندارد. البته در ضمن بررسی این مسئله، به این پرسش نیز پاسخ می‌دهیم که شر در این عالم از نظر آگوستین چگونه حل می‌شود و از بین می‌رود؟

پیشینه مسأله شر

مسأله شر از مباحث مشترک میان فلسفه و کلام است که متکلمان و متفکران غربی و شرقی درباره آن دیدگاه‌های مختلفی بیان داشته‌اند. اگر به پیشینه تاریخی این مسأله در حوزه کلامی نگاهی بیاندازیم، در آیین هندو در کتاب ریگ ودا-سامهیتا و در آیین زرتشت در کتاب اوستا به این مسئله اشاره شده است. در آیین زرتشت مسأله شر این عالم با مبدأ شر به نام اهریمن تبیین می‌شود. در واقع این آیین به ثنویت^۱ قائل است، و از منظر این آیین مبدأ خیر در این عالم اهورامزدا و مبدأ شر در این عالم اهریمن است (قراملکی ۱۳۸۰: ۱۳). هم‌چنین، مانویان^۲ به ثنویت در مورد تبیین شر در این عالم قائل هستند. مانویان اعتقادی به ادیان توحیدی ندارند و در عوض، ثنویت در این عالم را می‌پذیرند. آنها بر این باورند همان‌گونه که در این عالم برای خیر مبدأ مستقلی وجود دارد، برای شر نیز مبدأ مستقلی وجود دارد. این چنین دیدگاهی برای شر جوهر و ذاتی را قائل است، و شر را امر وجودی می‌داند. این نگاه مانویان ریشه در ماده‌گرایی دارد و اگر آنها مادی‌گرا نبودند هرگز نمی‌توانستند وجود دو مبدأ را برای عالم تبیین بکنند.

(stump2006 : 41) از نظر مانویان، اصل خیر انسان را برای براندازی شر آفریده است. هرچند آدمی لحظه‌ای توانسته است بر شیطان پیروز بشود، در مقابل، شیطان نیز موفق شده است نوری را که اصل خیر در اختیار آدمی به ودیعه گذاشته است، از انسان بگیرد و به همین دلیل این عالم مرکب از نور و ظلمت است. مانویان عامل انضمامی شر را ماده می‌پندارند. از نظر مانویان چون ماده شر است کسانی قادر هستند به اصل خیر متصل بشوند که بتوانند خود را از طریق زهد و تقوا از مادیات رها سازند (مجتهدی ۱۳۷۵: ۸۲، ۸۳). در مقابل این دیدگاه، کسانی هستند که به ادیان توحیدی

1. duality
2. maniculture

اعتقاد دارند. این دیدگاه وجود دو مبدأ را شرک می‌داند و آن را طرد می‌کند. از نظر این گروه، شر چون دارای مبدأی نیست، بنابراین شر نمی‌تواند هیچ ذاتی داشته باشد. شر عدمی بیش نیست، شر فقدان خیر^۳ است. در این دیدگاه، تنها خیر امر وجودی است. این دیدگاه وجود ماده را انکار نمی‌کند بلکه نه تنها وجود ماده را در این عالم اثبات می‌کند همچنین آن را مخلوق خدا می‌داند، و از طرفی نیز بر این باور است که ماده قابلیت پذیرش صورت را دارد. بنابراین، ماده را خیر هم می‌داند. پس در این دیدگاه، شر نه از ماده و نه در ماده است (مجتهدی ۱۳۷۵: ۸۸)

واژه شر

شاید در آغاز چنین به نظر آید که واژه شر از نظر لغوی نیازی به تعریف ندارد و هر انسانی با آن آشناست. اما در تعریف ماهوی شر نیز همانند دیگر مفاهیم بدیهی با مشکلاتی روبه‌رو می‌شویم. از نظر مفهومی واژه شر نیز همانند واژه وجود تعریف‌ناپذیر بوده و نمی‌توان در مورد آن تعریفی منطقی ارائه داد، و تنها به شرح‌الاسم درباره آن اکتفا می‌کنیم (قراملکی ۱۳۸۰: ۱۷).

با این وجود، از نظر مفهومی شر را این گونه تعریف کرده‌اند:

۱- شر در برابر خیر قرار دارد و خیر مساوق وجود است. پس شر را — که در برابر آن است — باید امری عدمی تصور کرد؛ ۲- خیر امری مطلوب است که مورد خواست آدمی است و انسان طالب آن است و نسبت به آن اشتیاق دارد و شر امر نامطلوبی است که انسان نسبت به اجتناب از آن تمایل دارد؛ ۳- خیر و شر از جمله معقولات ثانی فلسفی^۴ و عناوین انتزاعی هستند که منشاء آنها تنها انتزاع است و به هیچ وجه وجودی عینی و خارجی ندارند (همان: ۱۷-۲۰).

3. privation of good

4. secondary philosophical rationalities

علاوه بر جنبه مفهومی، واژه شر از نظر مصداقی نیز بررسی می‌شود. از منظر مصداقی این واژه دارای انواع مختلفی است. از جمله دسته‌بندی شر می‌توان به دو نوع شر نسبی و شر مطلق اشاره کرد. دسته‌ای بر این باورند که برای شر مبدأ مستقلاً وجود دارد؛ چنین گروهی به هر دو شر (مطلق و نسبی) اعتقاد دارند. در برابر دسته‌ایی شر را فقدان خیر توصیف، و شر مطلق را انکار می‌کنند و تنها به شر نسبی اعتقاد دارند. از نظر این افراد شر بیش از یک نوع نمی‌باشد، ولی خیر دو نوع است؛ آنها برای خیر به مبدأ مستقل قائل هستند. از نظر این دسته اخیر، خیر دو نوع است، یعنی آنها هم به خیر مطلق و هم به خیر نسبی اعتقاد دارند. البته این تقسیم‌بندی از نظر دسته اول انکار نشده است، بلکه آنها نیز به دو نوع خیر اعتقاد دارند و تنها اختلاف این دو دسته بر سر انواع شر است که ریشه این اختلاف نیز به اعتقاد به توحید و عدم اعتقاد به آن می‌گردد (40 : stump2006).

علاوه بر این تقسیم‌بندی می‌توان به تقسیم‌بندی دیگری نیز در مورد شر اشاره کرد:

۱- شر ما بعد الطبیعی: این شر دامن‌گیر کل عالم امکان (عالم ماده و عالم مجردات) است؛ علت این شر محدودیت‌هایی است که عالم امکان در برابر خدای بی‌کران دارد. فلاسفه اسلامی نیز به این نوع شر اعتقاد دارند و از آن به عنوان عدم کمال مطلق تعبیر می‌کنند (قراملکی ۱۳۸۰: ۲۵). ۲- شر طبیعی: شری که هیچ عامل و اراده انسانی در آن دخیل نیست، این شر مربوط به عیوب و محدودیت‌های موجودات و یا اشیا هستند، مانند: سیل و زلزله و بیماری‌های مختلف. این نوع شر مربوط به حوزه خداشناسی می‌باشد و از قلمرو اخلاق خارج است. ۳- شر اخلاقی: شر اخلاقی به شری می‌گویند که در آن اراده و عامل انسانی دخیل می‌باشد؛ این شر به دلیل این

است که برخی انسان‌ها رفتار و اعمال غیرطبیعی و غیراخلاقی مثل دزدی، قتل، طمع و حسادت انجام می‌دهند. (stump2006 : 40).

تبیین‌های مختلف درباره شر

در مورد شر از سوی مکاتب و افراد در حوزه‌ای گوناگون تبیین‌های مختلفی صورت گرفته است که از جمله آن‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- ۱- شر، توهم و پنداری محض بیش نیست؛ ۲- شر، امری عدمی است که از نیستی‌ها و اعدام انتزاع شده است؛ ۳- شر، لازمه خیرهای برتر است، هر چند برخی شرور در این عالم دارای زیان‌هایی هستند، منفعتی که آن‌ها برای کل عالم دارند بیش از زیان آنهاست؛ ۴- شر، لازمه تعالی روح انسان است، و شرور در تصفیه و تزکیه نفس نقش عمده‌ای دارند؛ ۵- شر معلول جهل آدمی است، آدمی چون به عوامل و علل پشت پرده هیچ شناختی ندارد بنابراین دچار هر درد و رنجی که می‌شود آن را به عنوان شر تلقی می‌کند؛ ۶- شر، لازمه اختیار است و انسان اگر دارای اختیار است، لازم می‌آید که دچار گناه شود؛ ۷- شر، مکافات عمل خویش است؛ انسان در این عالم مجازات و پاداش هر عمل خود را می‌بیند، بنابراین شرور این عالم عقاب اعمال بد انسان‌هاست که خود مسئول آن افعال هستند (قراملکی ۱۳۸۰: ۳۷-۲۲۸).

شر در دیدگاه آگوستین

آگوستین از جمله فیلسوفان الهی است که توانسته است به عنوان اولین متفکر بزرگ مسیحی در مورد فلسفه به افکاری دست بیابد (مجتهدی ۱۳۷۵: ۳۹). آگوستین در کتاب هفتم *اعترافات* به مسئله شر می‌پردازد. او نخست مسائلی را که با آنها درگیر است بیان می‌کند. او می‌گوید: خداوند هست و خالق است. او جز خیر چیز دیگری

خلق نمی‌کند. او همه این عالم را احاطه کرده است. پس چگونه با خدایی که خالق خیر است در این عالم شر وجود دارد؟ آیا خداوند قادر نیست که مانع شر در این عالم باشد (Matthews 2005: 107). آگوستین اولین متفکری نیست که با این‌گونه مسائل روبه‌رو شده است بلکه برای اولین بار، افلاطون در کتاب دوم جمهوری در پی این بود که شر موجود در این عالم را با قدرت نامتناهی مثال خیر سازگار سازد. منظور افلاطون از شر این عالم بیشتر شر اخلاقی بوده است. او بر این باور است که هر چند خیر مطلق علت فاعلی و غایی عالم محسوس است، اما نباید علت همه چیز را در این عالم محسوس، فقط و فقط به مثال خیر نسبت داد، بلکه انسان‌ها مسئول شر در این عالم هستند. افلاطون باور دارد که معرفت، فضیلت است. بنابراین او معتقد است انسان‌ها از روی جهل مرتکب اعمال غیر اخلاقی می‌شوند و این باعث بروز شر اخلاقی در این عالم می‌شود. هم‌چنین او در مورد شر طبیعی این عالم بر این باور است که آن شرور برای کل عالم ضروری هستند. در حقیقت، از نظر او، وجود شرور طبیعی برای خیرهای برتر است، بنابراین شر از نظر او نسبی است (ibid:106). علاوه بر افلاطون، افلوپین نیز به تبیین شر پرداخته است. از نظر افلوپین، وجود نیکو است و آن چه ضد وجود (عدم) است، شر است. افلوپین ماده را شر، و آن را به معنایی، عدم می‌دانسته است. از دیدگاه او، عدم به معنای لاخیر است نه این‌که به معنای لاوجود باشد (اتین ژیلسون ۱۳۶۶: ۱۸۶). از دیدگاه افلاطونیان، نفس قدیم است و قبل از جسم وجود داشته است. براساس این دیدگاه، افلوپین بر این باور است که گناه نفسانی قبل از تجسد بوده است. در حقیقت، از دیدگاه نوافلاطونیان نفس آدمی بر اثر گناه هبوط کرده و گرفتار جسم شده است و اگر آدمی مرتکب فعل گناه نمی‌شد دارای جسم نمی‌بود.

جسم از منظر آنها زندان نفس و شر محسوب می‌شود. بنابراین، نفس باید بکوشد تا از این زندان رهایی یابد (همان: ۲۰۳؛ و مجتهدی ۱۳۷۵: ۹۰).

آگوستین در آغاز دوره جوانی به افکار غنوصیه که در آن، ثنویت مانویان آشکار است، گرایش داشت، اما بعد از مدتی آن فرقه را رها کرد و به گونه‌ای دیگر مسأله شر را در این عالم تبیین کرد. آگوستین در تبیین مسأله شر تحت تاثیر افلوپین بوده است. اما او همه آموزه‌های افلوپین را به دلیل این‌که خودش یک مسیحی است، نمی‌پذیرد (اتین ژیلسون ۱۳۶۶: ۱۸۶). در فلسفه آگوستین آموزه‌های دینی با آموزه‌های مسیحیت چنان گره خورده است که او از هر فلسفه‌ای که مطابق با آموزه‌های مسیحیت نباشد، روی برمی‌گرداند و حتی با آنها به مقابله برمی‌خیزد. در نتیجه، او از فلاسفه‌ای چون اپیکوریان و مشائیان که با آموزه‌های مسیحیت مخالفند، تأثیر نپذیرفته است. از نظر او، نه تنها فلسفه علمی مستقل به شمار نمی‌آید بلکه عقل نیز به‌تنهایی دارای ارزش نمی‌باشد؛ تا جایی که اگر تفکری بدون ایمان صورت گیرد آن تفکر پوچ و بی‌هدف است و آدمی را به بی‌راهه می‌کشاند. از نظر آگوستین، وجود ایمان ضروری است، زیرا ایمان باید باشد تا به یاری عقل بشتابد و مانع این شود که عقل به انحراف کشیده شود (مجتهدی ۱۳۷۵: ۶۶). جایگاه ایمان در نزد آگوستین چنان بر عقل برتری دارد که او برای این‌که برخی آموزه‌های مسیحیت را اثبات کند به جای بهره‌گیری از استدلال و عقل، از تمثیل استفاده می‌کند، و از این راه می‌خواهد نشان بدهد که آموزه‌های مسیحیت دارای اهمیت زیادی هستند، هرچند نتوان از طریق عقل آنها را تبیین کرد. مثلاً، او برای این‌که موضوع رابطه آب و ابن و روح‌القدس را تبیین کند به جای استفاده از استدلال، از تمثیل استفاده می‌کند تا رابطه این سه مفهوم را توضیح دهد. او می‌گوید: همان‌گونه که در رابطه اراده و فاهمه و حافظه، هیچ‌کدام بدون دو تای دیگری معنا و مفهومی ندارد، و در عین حال، این سه مفهوم، متمایز و جدا از

یک‌دیگر هستند، رابطه آب و ابن و روح‌القدس نیز همین‌گونه هست؛ یعنی آنها متمایز از یک‌دیگر هستند ولی معنای هر یک از آنها در گرو معنای دومفهوم دیگری است (همان: ۷۲).

آگوستین هرچند از افلاطون و افلوپین در فلسفه خود تأثیر گرفته، آموزه‌های فلسفی آنها را به صورت مطلق نمی‌پذیرد بلکه تا جایی از آن آموزه‌ها بهره می‌گیرد که با مسیحیت در تناقض نباشند؛ به عنوان مثال، آگوستین با آموزه‌های افلاطون در مورد قدم نفس مبارزه می‌کند، زیرا از نظر مسیحیت نفس حادث است (همان: ۶۴). حتی آگوستین آموزه افلوپین را در مورد این‌که ماده یا جسم، شر است، نفی می‌کند، زیرا خداوند خالق ماده است، و بنابراین، نمی‌تواند آن شر باشد. آگوستین ماده را به‌دلیل این‌که مخلوق خداست، خیر می‌پندارد (اتین ژیلسون ۱۳۶۶: ۱۸۷). این نگاه آگوستین تحت تأثیر مسیحیت است، زیرا در کتاب مقدس آمده است که هر آنچه خدا آفریده خیر و نیک است و طبیعت بذاته شر نیست، و آگوستین بر اساس همین جمله کتاب مقدس است که برای شر هیچ‌گونه جوهر و ذاتی قائل نیست. شری که در فلسفه آگوستین مطرح است، عرضی است و هیچ ذات و استقلالی ندارد. آگوستین در مورد شر به امر وجودی قائل نیست و شر را امری عدمی و سلبی می‌داند (Augustine 1961: 217). براساس این آموزه‌ها، آگوستین همانند مسیحیان دیگر منکر شر در این عالم نیست بلکه او تحت تأثیر افلوپین شر را امری عدمی می‌داند ولی عدم از نظر او به معنای لاوجود است نه لآخر. شر به عنوان امری وجودی و جهان‌شناختی عینیت ندارد و می‌توان گفت که عدم یا همان «نیست» است. در حقیقت، شر امری عدمی و عرضی است (اتین ژیلسون ۱۳۶۶: ۱۸۹).

شر در آگوستین دارای هیچ ذاتی نیست و گرایش به عدم دارد. در حقیقت، از نظر آگوستین، شر عدم است. همچنین او شر را عبارت از فقدان نظم^۵ درست در اراده مخلوق می‌داند. از نظر آگوستین، شر را نمی‌توان دقیقاً چیز نامید، زیرا این کلمه بر واقعیتی وجودی دلالت دارد. براساس دیدگاه آگوستین، بی‌نظمی عبارت از این است که اراده انسانی از خدا روی برگرداند و بنابراین انسانی که خودش را از خدا جدا کند و از او که خیر مطلق است، روی بگرداند دچار شر می‌شود (کاپلستون ۱۳۸۸: ۱۰۸). به عبارت دیگر، می‌توان گفت: شر برآمده از روی گردانی اراده از خیر مطلق و تغییرناپذیر به سمت خیرهای نسبی و تغییرپذیر است (Augustine 1961: 64)

آگوستین از این عالم خیر را نفی نمی‌کند، بلکه بر این آموزه تأکید می‌کند که در این عالم مادی، حرکت، تغییر و تحول است. بنابراین، در این عالم خیر به صورت نسبی است نه به صورت مطلق؛ خیر نیز همانند دیگر اشیاء موجود در این عالم، دارای مراتب است. موجودات به هر اندازه که در مقایسه با خیر مطلق، از خیر محروم هستند، به همان اندازه شر هستند (اتین ژیلسون ۱۳۶۶: ۱۹۳)؛ (stump2006: 43).

جان هیک^۶ درباره آگوستین می‌گوید: موضوع عمده فلسفی او این است که ماهیت شر عدمی است. آگوستین براساس مذهب فلسفی خود بر آن است عالمی که خداوند آفریده، خیر، و غایت آن نیز خیر است. در نگاه او، خیرهای بزرگ و کوچک فراوانی در این عالم وجود دارد و هر چیزی که بهره‌ای از وجود دارد، خیر است مگر آن‌که به تباهی و فساد دچار شود. او شر یا اراده شر را نوعی بی‌نظمی و فساد در

5. privation of order

6. john hick(1922-2012)

جان هیک از فیلسوفان معاصر فلسفه دین است، نظریه اصلی او کثرت‌گرایی یا پلورالیزم دینی است. از آثار او می‌توان به دو نمونه اشاره کرد: فلسفه دین، مباحث پلورالیزم دینی.

طبیعت می‌داند که خداوند ایجاد کننده آن نیست، بلکه شر عبارت از به انحراف گراییدن چیزی است. به طور مثال، ناپینایی شری است که به عنوان امر وجودی نیست بلکه چشم تنها در این جا امر وجودی است، و ناپینایی فقدان کارکرد صحیح چشم است. پس ناپینایی امری عدمی است (جان هیک ۱۳۷۶: ۱۰۰-۱۰۱).

براساس آموزه‌های آگوستین، شر، نبودِ خیر است. این دیدگاه درباره شر ریشه در فلسفه یونان دارد و این گونه نیست که این تعریف از شر را برای نخستین بار آگوستین مطرح کرده باشد. در این تعریف، او از افلاطون و افلوپین و از مکتب رواقی تأثیر پذیرفته است. آگوستین به پیروی از افلاطون و افلوپین معتقد است که وجود با خیر مساوی است و هر آنچه از وجود بهره‌ای دارد، خیر است؛ حتی موجوداتی که فاسد می‌شوند بهره‌ای از خیر دارند و تباهی‌شان به این دلیل است که آنها خیر مطلق نیستند بلکه تنها یک خیر مطلق وجود دارد و تنها اوست که دچار هیچ تغییر و تباهی نمی‌شود. بقیه موجودات تنها بهره‌ایی از خیر دارند و چون تاحدی دارای و تاحدی فاقد خیر هستند، تغییر در آنها اتفاق می‌افتد و تباه می‌شوند. هر موجودی به هر اندازه که از خیر محروم باشد به همان نسبت شر خواهد بود. این فقدان خیر از نظر آگوستین همان عدم یا شر نسبی است. در حقیقت، آگوستین خیر را برابر با وجود و شر را برابر با عدم می‌داند (آگوستین 1391: ۵۰۱).

از نظر آگوستین، خیر برابر با وجود است و با یک‌دیگر التزام دارند و شر، امری عدمی بیش نیست. از نظر آگوستین شر نمی‌تواند صفت باشد زیرا شر عین بی‌صفتی و بی‌صورتی محض است؛ تنها ماده صرف است و هیچ تعینی ندارد (مجتهدی ۱۳۷۵: ۸۵). زمانی که آگوستین می‌گوید: شر عدم خیر است، مقصودش، معنایی تجربی و روزمره نیست، زیرا در چنین معنایی، شر چیزی واقعی و ایجابی است؛ زمانی که

آگوستین می‌گوید شر عدم خوبی است، مقصودش معنایی مابعدالطبیعی است؛ یعنی، به بیانی تقریبی، مقصود او معنای نهایی تبیین شر است، آن چنان که به خودی خود و فی‌نفسه هست. مقصود او معنایی نیست که ما عملاً شر را مطابق با آن تجربه می‌کنیم (همیلتون ۱۳۹۲: ۱۴۵). شر خود جزئی از تصویر جامع خیر است، زیرا نظر به این که خداوند بر شر نظارت دارد و آن را سامان می‌بخشد، می‌توانیم بگوییم که شر در تصویر جامع از خیر در عالم نقش ایفا می‌کند. بی‌توجهی به این هماهنگی نهایی در عالم با وجود شر مثل این است که کسی با تمرکز بر قطعه‌ای از کار هنرمند معرق‌کار، او را به نداشتن هماهنگی در اثرش متهم کند. «باید عقب‌تر ایستاد و تصویر کلی را دید و بدین‌سان دیدِ درستی در مورد وجود شر پیدا کرد. حتی جنگ خروس و روسپی‌گری و اندام‌های «زشت» بدن به‌خاطر ایجاد تقابل آگاهی‌بخش جزئی از تصویر جامع خیراند». (گیسلر ۱۳۸۴: ۵۱۳) معمار الهی عالم می‌داند که چگونه از بستر جهان مخلوقات مختار اما شرانگیز، هماهنگی منظمی را به‌وجود آورد. هنرمندان بدون وجود تقابل‌های منظم و مفید نمی‌توانند تصویر جامعی ارائه دهند و هنرمند الهی نیز از این قاعده مستثنی نیست.

بنا به آموزه‌های آگوستین، شر مطلق در این عالم وجود ندارد، و در واقع، شر مرتبه پایین خیر است؛ پس شر نسبی است و جنبه سلبی و عدمی دارد. شر جز به نفس خیر نمی‌تواند به چیز دیگر قائم باشد و جز در نسبت با خیر، معقول نمی‌گردد (اتین ژیلسون ۱۳۶۶: ۱۹۲).

آگوستین در مورد نسبی بودن شر دو دلیل ارائه می‌کند: ۱- اشیا به خودی خود چون دارای وجود هستند و وجود برابر با خیر است بنابراین هیچ کدام شر نبودند و شربودن اشیا زمانی آشکار می‌شود که آنها را در نسبت با چیز دیگری بسنجیم؛ مانند

آتش که به خودی خود چون گرما و نور دارد خیر است، اما در نسبت با چیزهای دیگر که ممکن است آنها را بسوزاند و باعث نابودی اشیا دیگر بشود، شر است و چون شر اشیا در نسبت با امور دیگر مشخص می‌شود، بنابراین شر نسبی است (Augustine 1961: 215). همچنین ممکن است اشیا فی نفسه خوب باشند چون یک امر وجودی هستند اما به دلیل استفاده نامناسب از آنها شر تلقی بشوند (stump2006:46).

۲- ممکن است شی بدون در نظر گرفتن کل عالم شر باشد و یا به نظر فردی شر بیاید، اما وقتی همان شی در مقایسه با کل و در نسبت کل عالم در نظر گرفته می‌شود، شر نباشد. اگر به این نتیجه برسیم که به صورت کلی به آن شی بنگریم و نه به صورت جزئی، آن شی، با کل عالم سازگاری دارد و برای ایجاد هماهنگی در این عالم، وجود آن شی الزامی، و در نتیجه، خیر است (آگوستین ۱۳۹۱: ۱۳۰).

آگوستین در کتاب یازدهم شهر خدا در مورد شر چنین می‌گوید: کل جهان زیباست و در این جهان از دیدگاه خداوند هیچ شری وجود ندارد. اگر جهان مجموعه‌ای از بدی و خوبی نبود، نه تنها خیر و خوبی معنا نداشت بلکه اگر جهان به تنهایی خیر بود و در آن هیچ بدی وجود نداشت، در آن صورت، جهان ناقص می‌بود. شرور این عالم به تنهایی شر محسوب می‌شوند، ولی اگر آنها را در نسبت با کل جهان در نظر بگیریم، ضروری و خیر هستند (Robert 2000: 107-108). در نظریه نسبی بودن شر، بر نظم، زیبایی و هماهنگی عالم تأکید شده است، به این معنا که اگر امری شر پنداشته می‌شود، آن امر نسبی است و اگر آن را در نسبت به مجموع امور و در کل عالم در نظر بگیریم، شر نیست. به گفته خروسیپوس^۷ فیلسوف رواقی، اگر انگشتان

7. Chrisipus(280-207bc)

از نظر خروسیپوس، شر در جهان خیر را برجسته می‌سازد، درست همان گونه که مقابله نور و سایه در یک تصویر خوشایند و دلگشا است. این نظر وی بعدها در فلسفه نوافلاطونی، آگوستین، بارکلی و لایب نیتس دوباره مطرح می‌شود. (کاپلستون ۱۳۸۸: ۴۵۰)

دست من ظریف است و هر لحظه امکان دارد آسیب ببیند، نوعی شر است، ولی اگر انگشتان به این ظرافت نمی‌بود، قادر به تولید آثار هنری و ایجاد صنایع نبودند. بنابراین ظرافت آن، لازمه ایجاد زیبایی است (ایلخانی: ۱۳۹۰، ۱۰۸، ۱۰۹).

وقتی آگوستین از نسبی بودن شر سخن می‌گوید، شر را برابر با عدم می‌انگارد و در حقیقت، به مقابله با دیدگاه ماده‌گرایانه مانویان و رد نظریه آنان می‌پردازد (stump2006: 41). آگوستین در کتاب *اعترافات* بیان می‌کند: «اکنون من که هستم مانوی نیستم بلکه در جستجوی حقیقت هستم». (آگوستین ۱۳۸۵: ۸۷). او معتقد است مانویان نه تنها در جستجوی حقیقت نیستند، بلکه با دیدگاه‌هایی که دارند، از حقیقت دور می‌شوند، زیرا آنها به ثنویت در این عالم معتقدند، و نیز معتقدند که شر دارای مبدأ مستقلی است و برای شر به استقلال وجودی قائل هستند. آنها می‌گویند: شر دارای جوهر و ذاتی است، که بر اساس نظر مانویان، مبدأ شر به عنوان شر مطلق است. اما آگوستین می‌گوید که در این عالم دو حقیقت یا دو مبدأ وجود ندارد، بلکه یک مبدأ و یک حقیقت وجود دارد، و آن مبدأ، خدای واحد است که خیر مطلق بوده و هیچ تغییری در او راه ندارد. مانویان چون شر را امر وجودی می‌انگاشتند، بر این باور بودند که هر امر وجودی دارای علتی است و چون خدایی که خیر مطلق است نمی‌تواند علت فاعلی شر باشد، به دنبال علت فاعلی دیگری بودند که به موجب آن، شر به وجود آید. مانویان اعتقاد دارند که هم خیر هم شر، هر دو از جواهر مادی محسوب می‌شوند که این دو باهم به مقابله و جنگ می‌پردازند و خدای خیر، نمی‌تواند خدای شر را از میان بردارد (کلارک ۱۳۷۹: ۲۹). اما در برابر این دیدگاه، افلاطونیان و آگوستین، منشأ شر را دورافتادن از خدا می‌دانند و چون منکر شر مطلق هستند، بر این باورند که برای شر مبدأ وجود ندارد تا در برابر خدای خیر بایستد (آگوستین ۱۳۸۵: ۳۹). آگوستین

از این که شر را به اراده خدای خیر نسبت بدهد اجتناب می‌کند و به خدای واحد معتقد است. او از طرفی، به دلیل وجود تغییر و دگرگونی در این عالم، بر این باور است که شر در این عالم هست و از طرف دیگر، علت شر را در این عالم جز اراده انسانی نمی‌داند. او معتقد است خداوند انسان را مختار آفریده و انسان مختار است به سمت اراده خداوند برود و یا از آن روی برگرداند و اراده خود را بر اراده خدا ترجیح بدهد. او معتقد است انسان نخستین بر طبق این اراده آزاد، بین خود و خدای خود، خود را بر خدا ترجیح داد و این باعث شد او مرتکب گناه بشود و از گناه اولیه انسان است که شر در این عالم به وجود آمده است (ایلخانی ۱۳۹۰: ۱۱۰).

اراده در آگوستین

دین مسیح و پیروان این دین بر این باورند آدمی دارای اختیار است و قدمت اختیار به قدمت انسان برمی‌گردد. در مسیحیت اختیار، تعقل، و انتخاب یکی هستند. آگوستین با توسل به آموزه‌های دین مسیحیت به دنبال اثبات این است که آدمی دارای اختیار است. او می‌گوید: در کتاب مقدس آمده است که خداوند ما را به برخی امور امر فرموده است و از برخی امور نهی کرده است؛ پس ما دارای اختیار هستیم. اختیار در مسیحیت به این معناست که آدمی می‌تواند در قبال هر فعلی تصمیم بگیرد آن را انجام دهد یا از انجام آن صرف‌نظر کند (اتین ژیلسون ۱۳۶۶: ۴۷۰-۴۷۴). مسأله شر آگوستین در پیوند عمیقی با اراده بشری است. از نظر آگوستین، اراده انسان آزاد است. او برای آزاد بودن اراده انسان دلایلی را بیان می‌کند؛ از جمله در دفتر پانزدهم کتاب شهر خدا انسان‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند: گروهی بر اساس منفعت‌های این جهان و گروهی دیگر بر اساس اوامر و احکام الهی زندگی می‌کنند. آگوستین وقتی در مورد

انسان‌ها این چنین دیدگاهی دارد، معتقد است انسان از روی آزادی از میان این دو دسته، در یکی از آنها قرار می‌گیرد. دلیل دیگری که او برای آزادی انسان بیان می‌کند این است که چون انسان دارای تکلیف اخلاقی است پس اراده بشر، آزاد است. البته باید گفت اخلاق از نظر آگوستین نباید مغایر با دین باشد زیرا اخلاق مغایر با دین، دارای هیچ ارزش و اعتباری نمی‌باشد. حتی آگوستین گناه اولیه بشر را به اراده آزاد نسبت می‌دهد.

آگوستین می‌گوید: وقتی اراده آزاد است، در واقع هم می‌تواند به سوی خیر و هم می‌تواند به سوی شر برود. اگر اراده بشری از میان دو مسیری که در پیش روی دارد مسیر خیر را برگزیند و به سوی خداوند گام بردارد، به سعادت نائل خواهد شد، ولی اگر این اراده آزاد از خیر روی برگرداند و مسیر دیگری را برگزیند، در آن صورت خود را در مسیر شر قرار داده و مرتکب شر اخلاقی شده است و به شقاوت درخواهد افتاد (ایلخانی ۱۳۹۰: ۱۱۰). آگوستین خاطر نشان می‌کند: «زمانی که اراده، امر فراتر را رها می‌کند و به سوی امر فروتر روی برمی‌گرداند، بد می‌گردد؛ نه به این جهت که شی‌ای که به آن روی برمی‌گرداند بد است، بلکه به این جهت که خود این روی‌گردانی موجب فساد است.» نام این روی‌گردانی غرور^۸ است: فرشتگان و انسان‌هایی که از خدا روی برمی‌گردانند، این کار را به این دلیل انجام می‌دهند که خودشان را بر خدا ترجیح می‌دهند؛ یعنی خوب کمتر را بر خوب بزرگتر ترجیح می‌دهند. غرور گناهی است عبارت از این که فرد تصور کند که خوب‌بودنش به واسطه خود اوست نه به واسطه خداوند (همیلتون ۱۳۹۲: ۱۴۵).

از نظر آگوستین شر به دو نوع طبیعی و اخلاقی تقسیم می‌شود؛ آگوستین شر اخلاقی را مقدم بر شر طبیعی می‌داند و آن را به گناه انسان نخستین نسبت می‌دهد. در حقیقت انسان نخستین به جای انتخاب امر نیکوتر، از آن به سمت امری روی برگرداند که از نیکویی کمتری برخوردار است، و بنابراین، مرتکب گناه شد و اراده‌اش به امور شر تمایل بیشتری پیدا کرد. آگوستین شر اخلاقی را برآمده از گناهی که انسان با اراده خود انجام می‌دهد، و شر طبیعی را کیفر همان گناه می‌داند، و در حقیقت، معتقد است که انسان اگر دچار گناه اولیه^۹ نمی‌شد هیچ‌گاه خداوند سیل یا زلزله را فرو نمی‌فرستاد. انسان به دلیل گناهان خود است که دچار این حوادث طبیعی که شر طبیعی است، می‌شود (ایلخانی ۱۳۹۰: ۱۱۰). به نظر می‌رسد آگوستین می‌خواهد در مورد شر طبیعی چنین تعریفی ارائه بدهد که هرچند شر طبیعی به عامل و اراده انسانی به صورت مستقیم و بی‌واسطه مربوط نمی‌شود، غیرمستقیم خود انسان باعث شر طبیعی می‌شود و در نتیجه، علت اصلی خود انسان است. از نظر آگوستین، نمی‌توان گفت در شر طبیعی هیچ عامل انسانی دخیل نیست بلکه علت اصلی و علت بعید شر طبیعی، همان اراده انسانی می‌باشد. آگوستین شر را گناه یا کیفر گناه می‌داند که گناه همان شر اخلاقی، و کیفر گناه، همان شر طبیعی است. او معتقد است بیماری به نوعی شر طبیعی است و اکثر آدمیان از نعمت سلامتی بی‌بهره هستند. در حقیقت، آدمیان چون مرتکب شر اخلاقی شدند سلامتی خود را به دلیل ارتکاب گناه از دست دادند (Augustine 1961:90). از نظر آگوستین، انسان با توجه به اختیاری که داشت می‌توانست به سمت خیر ثابت و حیات قدسی گام بردارد و از بروز شر اخلاقی جلوگیری کند. اگر شر اخلاقی به وجود

نیاید، شر طبیعی نیز در این عالم وجود نخواهد داشت؛ زیرا شر طبیعی نتیجه شر اخلاقی است (آگوستین ۱۳۹۱: ۲۱۸).

از نظر آگوستین، شر را خدا خلق نکرده است بلکه او شر را به اراده آدمی نسبت می‌دهد. ولی باید به این نکته نیز توجه کرد که خداوند خالق اراده آدمی است. آیا آگوستین در این جا دچار دور نشده است؟ آگوستین بر این باور است که اراده نیز چون دیگر مخلوقات خداوند، خیر است. او شربودن اراده را انکار می‌کند و برای ادعای این مطلب خود چنین مثال می‌آورد: همان‌گونه که اسب وحشی در برابر سنگی که هیچ اراده‌ای از خود ندارد برتر است، همچنین موجودی که با اراده خود مرتکب گناه می‌شود از موجودی که بدون اراده است و مرتکب هیچ گناهی هم نمی‌شود، برتر است (Matthews 2005: 110) اراده برترین هدیه الهی به انسان است و انسان با همین اراده است که بر دیگر موجودات برتری می‌یابد و اگر اراده نباشد انسان، اشرف مخلوقات نخواهد بود. بنابراین اراده از نظر آگوستین نه تنها شر نیست، بلکه خیر است (ibid: 112).

آگوستین می‌گوید خداوند از سرِ جود خویش اراده را به انسان ارزانی داشته است؛ او با این‌که به اعمال اختیاری انسان‌ها از قبل آگاهی داشته و با علم مطلق خود می‌دانسته که افراد جز گناه، کار دیگری انجام نمی‌دهند، باز هم به چنین انسان‌هایی اختیار را ارزانی داشته است. البته، از نظر آگوستین، این نوع علم خداوند منجر به جبر-گرایی نمی‌شود، چون خداوند فرازمانی است، و اختیار انسان با علم پیشین خداوند از نظر آگوستین هیچ منافاتی ندارد (ibid: 98-100). پس از نظر آگوستین، اراده‌ای که خداوند به انسان‌ها داده، نیک است و هیچ شری در آن راه ندارد. خداوند برای بشر اراده‌ای آفریده است که آن اراده، فعال است نه منفعل یعنی به خواست خود و با

اختیار خود به سمت گناه می‌رود و مرتکب شر اخلاقی می‌شود و چیزی آن را وادار به کاری نمی‌سازد (آگوستین ۱۳۹۱: ۶۷۹)؛ (Augustine 1961: 200). اگر کسی پرسد علت اراده شر چیست، آگوستین پاسخ خواهد داد «چه علت ارادی می‌تواند مقدم بر اراده باشد؟ یا اراده خود علت نخستین گناه است یا علت نخستین خالی از گناه است». به عبارت دیگر، اگر اختیار علت شر است، دیگر معنایی ندارد که برسیم که علت اختیار چیست؛ اختیار علت نخستین شر است و دیگر نمی‌توان از علت علت نخستین پرسش کرد. اراده آزاد دلیل بر چرایی وجود طبیعت‌های شرخیز است و از چرایی دلیل، پرسیدن دیگر بی‌معناست (گیسلر ۱۳۸۴: ۵۱۱).

از نظر آگوستین، اراده و خواستن همیشه در ارتباط با یکدیگر است، یعنی اگر فردی چیزی را می‌خواهد به این معناست که او اراده آن را دارد و در برابر، اگر انسان خواستار چیزی نیست به این معناست که اراده آن را ندارد (آگوستین ۱۳۹۱: ۲۱۷). این‌گونه نیست که اراده برای اراده کردن از امر دیگری فرمان بگیرد بلکه این خود اراده است که برای اراده کردن، خودش برای خودش فرمان صادر می‌کند و غیر اراده چیز دیگری وجود ندارد که برای اراده فرمانی صادر کند و اراده به این دلیل به معنای وقوع و بودن است (همان‌جا). آگوستین بر این باور است که اراده خوب بعد از ارتکاب شر اخلاقی تبدیل به اراده بد می‌شود.

آگوستین در بحث از اراده، آن را به دو نوع تقسیم می‌کند: ۱- اراده خوب، ۲- اراده بد؛ اراده‌ای که با آن آرزو می‌کنیم تا درست و شرافت‌مندانه زندگی کنیم و به بالاترین درجه حکمت برسیم، اراده خوب است (Augustine 2006: 127)؛ هم‌چنین اراده خوب برای افرادی است که اراده آنها با قانون ازلی مطابقت دارد (ibid: 130). اراده بد نیز از نظر او اراده‌ای است که چیز بالاتر و بهتر را ترک کند و

از آن روی برگرداند و به چیزی که ارزش پایین‌تری دارد تمایل بیابد (آگوستین ۱۳۹۱: ۵۳). آگوستین بر این باور است اراده بد به این معنا بد نیست که به امری شر روی آورده است بلکه چون از امر خیر و بالاتر از خود روی برگردانده است، بد است. به همین دلیل است که او می‌گوید: برای اراده بد نمی‌توان به دنبال علت فاعلی بود زیرا شر، امری وجودی نیست و علت فاعلی برای امر عدمی، بی‌معناست (همان: ۵۰۱-۵۰۲). هم‌چنین از نظر او، اراده بد برای افرادی است که اراده آنها از قانون ازلی روی گردانده است و با قانون ازلی تطابقت ندارد (Augustine 2006: 131).

پس از نظر آگوستین، خداوند خالق اراده خوب، آزاد و فعال است، اما این اراده بر اساس آزادی‌ای که دارد مرتکب شر می‌شود؛ و اراده‌ای هم که مرتکب شر اخلاقی شد دیگر نه اراده خوب و آزاد بلکه اراده بد و مجبور است. آگوستین معتقد است اراده انسان آزاد است، اما انسان تا زمانی دارای اراده آزاد است که مرتکب هیچ شر اخلاقی نشود، ولی با ارتکاب شر اخلاقی دیگر اراده او آزاد نیست. انسان نخستین دارای اراده آزاد بوده اما به‌جای این که به سمت خیر برود از آن روی برگردانده و مرتکب گناه اولیه شده است؛ گناه اولیه‌ای که به نسل آدمی انتقال یافته و سبب شده است که اراده انسان دیگر آزاد نباشد و به شرور تمایل داشته باشد (آگوستین ۱۳۹۱: ۲۱۹).

تمایل به شرور به این معنا نیست که انسان به چیزهای بد تمایل دارد بلکه انسان‌ها به دلیل گناه نخستین که به آنها انتقال یافته، از خیر و بهترین چیزها روی برمی‌گرداند، دچار گناه می‌شوند (stump2006: 45). از نظر آگوستین، حتی نوزادی که به دنیا می‌آید دیگر پاک نیست و گناه‌کار است، چون اراده‌اش پاک نیست و نسبت به شر اخلاقی تمایل دارد. بنابراین از همان آغاز کودکی حس حسادت در وجود او نهفته

است (ibid: 48). انسان به دلیل ارتکاب گناه نخستین به کلی فاسد و سرشش با شر عجین شده است. اراده بشری بعد از هبوط آدم ابوالبشر و ارتکاب گناه توسط او، دیگر اراده آزاد نیست، زیرا این گناه اولیه به دیگر انسان‌ها انتقال یافته است. بنابراین، اراده انسان‌ها بد است و به سمت بدی و شرور تمایل دارد (فورلی ۱۳۹۵: ۷۶۴). نمی‌توان گفت اراده انسان آزاد است، یعنی زمانی که انسان گناه می‌کند چاره‌ای جز این ندارد زیرا گناه اولیه از آدم نخستین به انسان‌های دیگر انتقال یافته است (Augustine 2006, p: 199-198).

آموزه آگوستین را در مورد گناه اولیه برخی هم‌چون پولس روحانی پذیرفته و برخی مانند پلاگیوس نیز با این آموزه به مخالفت پرداخته‌اند. در آموزه‌های پولس به گناه اولیه اشاره شده است؛ او همانند آگوستین بر این باور است که گناه اولیه انسان نخستین به دیگر انسان‌ها منتقل شده و اگر کسی معتقد باشد که انسان نخستین با گناه خود به کسی آسیبی نرسانده، چنین فردی ملعون است. او معتقد است با گناه انسان نخستین گناه به این جهان انتقال یافته و به سبب آن، مرگ وارد این جهان شده است. پولس نه تنها بر این باور است که فرزندان از همان بدو تولد گناه‌کار هستند بلکه پیامبران الهی نیز تا زمان عیسی مسیح^(ع) در این گناه سهمی دارند. او بر این باور است که تنها وسیله نجات و رهایی انسان از طریق عیسی مسیح^(ع) اتفاق می‌افتد: «همان‌گونه که به واسطه نافرمانی یک انسان، بسیاری گناه‌کار شدند، به واسطه اطاعت یک انسان بسیاری به پارسایی خواهند رسید» (افشار ۱۳۹۳: ۷۰-۷۱). پولس بر این باور است که با ورود گناه نخستین به جهان، آدمیان گناه‌کار هستند و فعل گناه را انجام می‌دهند؛ با گناه اولیه سرشت انسانی فاسد و آلوده شده است. بنابراین، انسان نمی‌تواند کار درست انجام بدهد. او معتقد است این سرشت ناپاک تا زمان حضرت مسیح^(ع) ادامه دارد و

خداوند برای نجات انسان، مسیح را فرستاد تا او باعث نجات بشر از گناه باشد. بنابراین هرکس به او ایمان بیاورد، نجات خواهد یافت. در واقع، از نظر پولس، مسیح^(ع) رنج مصلوب شدن را به جان خرید تا از این طریق خود را قربانی گناه اولیه بشر کند (حسینی ۱۳۹۳: ۵۴-۵۷). دیدگاه پولس با دیدگاه آگوستین کاملاً مطابقت دارد زیرا آگوستین نیز تنها راه رهایی نجات بشر از گناه اولیه را به وسیله مسیح^(ع) می دانست. اما در برابر دیدگاه آگوستین، دیدگاه مخالف با او توسط پلاگیوس^{۱۰} مطرح شده است.

مناقشه پلاگیوس که در اوایل قرن پنجم بروز کرد، مجموعه ای از سؤالات مربوط به ماهیت بشر، گناه و فیض را در کانون توجه قرار داد. تا این زمان، بر سر ماهیت بشر در کلیسا چندان مناقشه ای وجود نداشت، اما مناقشه پلاگیوس وضع را چنان تغییر داد که مسائل مربوط به ماهیت بشر به طور جدی در دستور کار کلیسا قرار گرفت. این مناقشه هم به لحاظ تاریخی و هم به لحاظ الهیاتی پیچیده است، و با توجه به تأثیری که بر الهیات مسیحی در غرب داشته، لازم است با تفصیل بیشتری بررسی شود.

مسائل اصلی مطرح در این مناقشه را در ذیل چهار عنوان جمع بندی می کنیم:

۱) مفهوم اختیار: اندیشه های اصلی آگوستین را در باب اختیار می توان به این ترتیب خلاصه نمود؛ اول اینکه آزادی فطری بشر را می پذیرد، یعنی ما هیچ کاری را به ضرورت و از روی اجبار انجام نمی دهیم، بلکه بنا به آزادی است که انجام می دهیم. دوم اینکه اختیار بشر گرچه بر اثر گناه ضعیف و ناتوان شده، به کلی از میان نرفته است. برای اینکه اختیار احیا شود و بهبود پیدا کند، تأثیر فیض الهی ضروری است. اختیار در واقع وجود دارد، اما گناه آن را

کم‌رنگ کرده است (همان: ۶۷۹). در مقابل، از نظر پلاگیوس، اراده قدرت انتخاب مستقل و غیرمقید است. آدمی با اراده خود می‌تواند به طور مساوی از میان خیر و شر یکی را برگزیند. هر انسانی همانند قبل از گناه اولیه، دارای دو نیروی محرکه خوب و بد است. در حقیقت، ارتکاب گناه اولیه توسط انسان نخستین به نسل آدمی آسیب نزده تا او به شر تمایل داشته باشد. هر آدمی مسؤول اعمال خویش، و دارای اراده و اختیار است؛ وگرنه، نباید انسان را به دلیل انجام اعمال نیکو تحسین، یا به جهت ارتکاب اعمال بد مجازات کرد (wiggers 1840: 105)؛ (فورلی ۱۳۹۵: ۷۲۱).

به عقیده پلاگیوس و پیروانش، طبیعت بشر اساساً آزاد و خوب آفریده شده و چنین نیست که در اثر برخی ضعف‌های مرموز، بی‌اعتبار یا مخدوش شده باشد. پلاگیوس بر آن است که قبول هر نقصی در بشر، اثری منفی در خیرخواهی خدا می‌گذارد. هرگونه دخالت مستقیم خدا در تصمیم‌های بشر، مترادف با مخدوش کردن شرافت بشر است. پلاگیوسی‌ها اعتقاد داشتند که اختیار بشر مانند ترازویی متوازن، در حالت تعادل کامل قرار دارد و فاقد هرگونه سمت‌وسو و گرایش است. با این حساب، دیگر نیازی به مفهوم فیض، آن‌گونه که آگوستین می‌فهمید، نیست (مک گراث: ۱۳۹۳، ۶۸۰). از نظر پلاگیوس، اراده آدمی در بدو تولد بی‌طرف است، یعنی نه مقدس و پاک است و نه گناه‌آلود، بلکه انسان با اعمال خویش، اراده‌اش را به گناه می‌آلاید یا با انتخاب‌های درست آن را از بدی‌ها می‌پیراید. انسان با اختیار خویش، هم می‌تواند موجب شکوفایی و کسب فضایل شود و هم می‌تواند خود را خوار و ذلیل گرداند. (wiggers 1840: 105).

۲) ماهیت گناه: به عقیده آگوستین، نوع انسان به طور کلی بر اثر گناه ناشی از هبوط، آلوده شد و گناه ذهن بشر را تاریک و ضعیف کرد. گناه نمی‌گذارد فرد گناه‌کار درست و روشن بیندیشد و به‌ویژه اندیشه‌های معنوی متعالی را دریابد. اراده بشر نیز بر اثر گناه، تضعیف شده اما از میان نرفته است. به عقیده آگوستین، این واقعیت ساده که ما گناه‌کاریم به این معناست که در وضعیت به‌شدت بیمارگونه‌ای قرار داریم و نمی‌توانیم بیماری خود را درست تشخیص دهیم، چه رسد به این‌که آن را مداوا کنیم. تنها به‌واسطه فیض الهی^{۱۱} است که می‌توانیم بیماری‌مان (یعنی گناه) را تشخیص دهیم، و آن را مداوا (فیض) کنیم. نکته مهم این است که ما هیچ تسلطی بر گناه‌کاربودن خود نداریم، و این همان چیزی است که زندگی‌ما را از بدو تولد ویران می‌سازد و بر تمام طول زندگی‌مان نیز تأثیر دارد. اما به نظر پلاگیوس، گناه را باید به‌صورت بسیار متفاوت درک کرد. قول به تمایل بشر به گناه هیچ جایگاهی در تفکر پلاگیوسی ندارد. به عقیده پلاگیوس، قدرت بشر برای اصلاح خود را هرگز نمی‌توان نادیده گرفت؛ انسان‌ها همیشه می‌توانسته‌اند تعهدات‌شان را نسبت به خدا و نسبت به سایر هم‌نوعان‌شان انجام دهند. قصور در این کار را به‌هیچ‌وجه نمی‌توان توجیه کرد، و گناه را باید عملی دانست که عمداً علیه خدا صورت گرفته است (مک گراث ۱۳۹۳: ۶۸۱-۶۸۲).

۳) ماهیت فیض: به عقیده آگوستین، ما از آغاز تا پایان حیات‌مان، برای نجات به‌طور کامل به خدا وابسته‌ایم. آگوستین میان استعدادهای طبیعی بشر و موهبت فیض که ویژه و اعطاشده از جانب خداوند است، تمایز دقیقی

می گذاشت. خدا ما را در شرایطی که به طور طبیعی به جهت ارتکاب گناه ناتوان شده و از نجات خویش ناتوانیم، رها نمی کند، بلکه فیض را به ما عطا می کند تا شفا یابیم، بخشوده شویم و احیا گردیم. به عقیده آگوستین، فیض عبارت است از توجه سخاوت‌مندانه و یکسره فارغ از شایستگی انسان، که به واسطه آن، این جریان شفا بخش آغاز می شود. پلاگیوس اصطلاح «فیض» را به شیوه‌ای بسیار متفاوت تفسیر می کرد. اول این که فیض را باید همان قوا و استعدادهای بشر عادی دانست. به عقیده پلاگیوس، این استعدادها به هیچ وجه گمراه، ناتوان یا بی اعتبار نمی شود. آن‌ها را خدا به انسان عطا کرده و مقدر است که انسان از آن‌ها بهره ببرد. هنگامی که پلاگیوس تأکید داشت که انسان از طریق فیض می تواند بی گناهی را اختیار کند، منظورش این بود که انسان به کمک عقل و اراده که از استعدادهای طبیعی بشر عادی است، می تواند از گناه دوری گزیند. دوم، اینکه پلاگیوس تصور می کرد که فیض عبارت است از روشن‌گری^{۱۲} بیرونی که خدا آن را برای انسان در نظر گرفته است. فیض ما را به وظایف اخلاقی مان آگاه می کند، اما این مسئله کمکی به انجام و ادای این وظایف نمی کند. ما از طریق تعالیم و الگوی مسیح^(ع)، می توانیم از گناه دوری کنیم؛ خدا اصلاً به دنبال این نیست که انسان‌ها کامل باشند؛ خدا فقط راهنمایی خاص و مشخصی را ارائه می دهد که وصول به کمال به آن نیاز دارد (مک گراث ۱۳۹۳: ۶۸۳-۶۸۵).

(۴) مبنای نجات: به عقیده آگوستین، انسان بر اثر فیض آرمزیده می شود، و حتی اعمال نیک بشر نیز در نتیجه فعل خداست که در درون طبیعت بشر

رانده شده و هبوط کرده، محقق می‌شود. هر آنچه موجب نجات می‌شود، موهبت رایگان و بدون استحقاق از سوی خدا و البته به واسطه محبت خدا به گناهکاران است. به واسطه مرگ و رستاخیر عیسی مسیح^(ع) است که خدا می‌تواند به این شیوه فوق‌العاده و سخاوت‌مندانه با بشر هبوط کرده، ارتباط برقرار کند، یعنی آنچه را ما شایسته و سزاوار آن نیستیم (یعنی نجات را) به ما ارزانی دارد و چیزهایی را که سزاوار آنیم (یعنی گمراهی و شقاوت را) از ما دور کند. بنابراین، آگوستین به این نتیجه مهم دست پیدا کرد که، اساس و مبنای آمرزیدگی ما همان وعده الهی فیض است که به ما داده شده است. خدا به آن وعده وفادار است و بر این اساس گناهکاران را می‌آمرزد. اما به عقیده پلاگیوس، انسان بر اساس شایستگی‌هایش آمرزیده می‌شود: اعمال نیک بشر حاصل فعالیت اراده آزاد و کاملاً مستقل بشر، در جهت انجام تعهدی است که خدا تعیین کرده است. بنابراین، روشن است که در آیین پلاگیوسی و در آیین آگوستینی درباره چگونگی ارتباط خدا و انسان با یکدیگر، دو نگرش کاملاً متفاوت ارائه می‌شود. آیین آگوستینی سرانجام در سنت‌الاهیاتی غربی، تفوق پیدا کرد؛ البته آیین پلاگیوسی نیز بر بسیاری از نویسندگان مسیحی طی قرون مختلف تاثیر گذاشت، بخصوص آنان که تصور می‌کردند که تأکید بر آموزه فیض به سادگی می‌تواند از ارزش آزادی آدمی و از اهمیت وظیفه اخلاقی بشر بکاهد. (مک گراث ۱۳۹۳: ۶۸۶، ۶۸۷).

اراده بشری از نظر آگوستین بعد از هبوط آدم ابوالبشر و ارتکاب گناه اولیه توسط او، اراده آزاد نیست، زیرا این گناه اولیه به دیگر انسان‌ها انتقال یافته است. بنابراین اراده انسان‌ها بد است و به سمت بدی و شرور تمایل دارد (فورلی ۱۳۹۵: ۷۶۴). پس

دیگر نمی‌توان گفت اراده او آزاد است و زمانی که انسان گناه می‌کند چاره‌ای جز این ندارد زیرا این گناه اولیه از آدم نخستین به انسان‌های دیگر انتقال یافته است (Augustine 2006: 199). براساس نظر آگوستین، باید گفت یک اراده برای همه انسانها است که نخست خداوند آن را نیک آفریده است ولی گناه نخستین بشر باعث شده که آن اراده دیگر نه خیر و نیک بلکه شر و به‌سوی کارهای شر هم تمایل داشته باشد. آگوستین معتقد است که این اراده شر و متمایل به شر، تنها زمانی دوباره نیک خواهد شد که به‌واسطه فیض الهی از شر رهایی یابد.

بنا بر نظر آگوستین، آدمی تا از فیض الهی بهره‌مند نگردد، نخواهد توانست آزاد باشد تا کار نیک انجام دهد. آگوستین وقتی می‌گوید اراده انسان بعد از گناه اولیه آزاد نیست منظور او از عدم وجود اراده آزاد در انسان این است که آدمی برای انجام فعل نیک آزاد نیست بلکه برای انجام فعل شر اراده انسان آزاد است و نسبت به آن تمایل دارد. او بر این باور است اراده آدمی تا متعلق فیض الهی واقع نشود در مرحله عدم آزادی قرار دارد، یعنی هر خواستنی را نمی‌تواند به مرحله عمل برساند زیرا نیت‌های نیک او در برابر تمایلات و هوس‌هایش تاب نمی‌آورد و از میان می‌رود و این در حالی است که اگر بخواهد فعل زشتی را انجام دهد خواهد توانست آن را به مرحله عمل برساند. آدمی در صورتی قادر خواهد بود به نیت‌های نیک خود جامه عمل ببوشاند که به وساطت مسیح^(ع) از فیض الهی بهره‌مند گردد. از این رو، آگوستین معتقد است که وقتی فیض الهی شامل حال انسان گردد، اراده‌اش از چنگال شرور آزاد و توانای بر انجام امور خیر می‌گردد (یاسپرس ۱۳۶۳: ۹۱)؛ (Matthews, 2005: 97).

باتوجه به آنچه از اندیشه‌های آگوستین درباره اراده آزاد بشر آوردیم، تفکر فلسفی او دارای ابهاماتی است. از طرفی آگوستین در اندیشه فلسفی خود بر این

آموزه تأکید دارد که گناه اولیه به همه انسان‌ها انتقال یافته، و از طرفی دیگر، مسیح^(ع) را واسطه فیض الهی قرار می‌دهد. اگر آگوستین مسیح^(ع) را واسطه فیض الهی قرار می‌دهد، پس باید گفت: او بر واحدبودن اراده اعتقادی ندارد زیرا اگر از نظر او اراده در میان آدمیان واحد است، در آن صورت، همه انسان‌ها، حتی پیامبران نیز، در گناه حضرت آدم^(ع) شریک هستند و اگر بر اساس گناه اولیه قرار است کسی مجازات شود باید همه انسان‌ها چون از یک اراده واحد برخوردار هستند، همگی با هم مجازات شوند. آگوستین وقتی می‌گوید گناه اولیه به آدمیان انتقال یافته پس باید به این مسئله حکم کرد که او اراده را واحد می‌انگاشته است اما وقتی او به حضرت مسیح^(ع) به عنوان واسطه فیض اشاره می‌کند و همچنین براین باور است هر اراده‌ایی که مشمول فیض الهی قرار گیرد، آزاد خواهد شد، پس او اراده مسیح^(ع) را از مشمول فیض الهی استثنا می‌کند و می‌گوید فیض الهی موجب آزادشدن همه اراده‌ها خواهد شد مگر اراده حضرت مسیح^(ع) که از قبل آزاد است. با این نظرات آگوستین در مورد اراده که از طرفی براین باور است گناه اولیه منجر به گناه‌آلود شدن همه اراده‌ها شده است و از طرفی دیگر بر این باور است هر اراده‌ای به واسطه فیض الهی پاک خواهد شد و نمی‌گوید اگر اراده‌ایی به واسطه فیض الهی پاک شد همه اراده‌ها پاک خواهد شد، می‌توان نتیجه گرفت که آگوستین موضع خود را در مورد این که آیا اراده انسان‌ها واحد است یا کثیر، مشخص نکرده است.

نتیجه‌گیری

بنابر دیدگاه آگوستین، مبدأ شر را نباید به عالم مابعدالطبیعی نسبت داد. از نظر او، خداوند خیر مطلق است و نمی‌تواند خالق شر باشد؛ مبدأ شر اراده انسان است و این

اراده نخست توسط خداوند، خیر و آزاد آفریده شده است و از آنجایی که انسان آزاد بوده است تا به هر دو سمت خیر و شر تمایل یابد، به سمت شر تمایل یافته است. البته باید گفت شر مورد نظر آگوستین در این جا، شر وجودی نیست بلکه منظور از تمایل به سمت شر، یعنی روی گرداندن از سمت خداوند است. آگوستین بر این باور است که انسان با گناه نخستین آزادی اراده اولیه و خدادادش را از دست می‌دهد و به سمت شر تمایل می‌یابد. در این وضع، اراده او دیگر خیر نیست اما با این همه هنوز آزاد است البته به این معنای محدود که هرچند دیگر نمی‌تواند خیر را انجام بدهد آزاد است از میان شرور یکی را برگزیند. از نظر او، اراده زمانی از شر رهایی می‌یابد که به واسطه مسیح^(ع) مشمول فیض الهی قرار بگیرد و این جاست که آزادی آغازین و اصلی خود یعنی آزادی گزینش میان خیر و شر را نیز بازمی‌یابد. البته باید به این مسئله توجه داشت که آگوستین وقتی مسیح^(ع) را واسطه فیض قرار می‌دهد بر این باور است که برخی اراده‌ها از شر رهایی می‌یابند و برخی اراده‌ها رهایی نمی‌یابند، در حقیقت به کثرت اراده‌ها در میان آدمیان اعتقاد دارد. اما او انتقال گناه اولیه از نسلی به نسل دیگر را با وجود کثرت اراده نتوانسته است تبیین کند چگونه گناه از اراده‌ایی به اراده دیگر منتقل می‌شود.

منابع

- ۱- آگوستین (۱۳۹۱): شهر خدا، ترجمه حسین توفیق، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
 - ۲- افشار، بهروز (۱۳۹۲): «نقد و بررسی نظریه گناه اولیه در مسیحیت»، معرفت ادیان، سال پنجم، شماره اول، صص ۶۹-۷۸
 - ۳- ایلخانی، محمد (۱۳۹۰): تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، تهران: انتشارات سمت
 - ۴- حسینی، سید مصطفی (۱۳۹۳): «انسان‌شناسی پولس از منظر گناه ذاتی»، معرفت ادیان سال پنجم، شماره چهارم، صص ۴۹-۶۶
 - ۵- ژیلسون، اتین (۱۳۶۶): روح فلسفه قرون وسطی، ترجمه داوودی، انتشارات علمی و فرهنگی
 - ۶- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۸): تاریخ فلسفه (فلسفه قرون وسطی) جلد دوم، مترجم ابراهیم دادجو، تهران
 - ۷- فورلی، دیوید (۱۳۹۵): تاریخ فلسفه راتلج (از ارسطو تا آگوستین) ترجمه علی معظمی، تهران، انتشارات نشر چشمه
 - ۸- قدران قراملکی، محمد حسن (۱۳۸۰): خدا و مساله شر، انتشارات تبلیغات اسلامی قم
 - ۹- مجتهدی، کریم (۱۳۷۵): فلسفه در قرون وسطی، تهران: انتشارات امیر کبیر
 - ۱۰- هیک، جان (۱۳۷۶): فلسفه دین، ترجمه بهزاد سالکی، انتشارات بین المللی الهدی
 - ۱۱- یاسپرس، کارل (۱۳۶۳): آگوستین، ترجمه محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی
 - ۱۲- همیلتون، کریستوفر (۱۳۹۲): فلسفه دین، ترجمه ثنا موسوی، انتشارات علمی و فرهنگی
 - ۱۳- مک گراث، آلیستر (۱۳۹۳): الهیات مسیحی، جلد ۲، ترجمه محمدرضا بیات، وحید صفری، علی شهبازی، اعظم مقدم و کوثر طاهری، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب
 - ۱۴- گیسلر، نورمن (۱۳۸۴): فلسفه دین، ترجمه حمیدرضا آیت اللهی، انتشارات حکمت
- 15-Augustine, saint (1961) *confessions*, trans Edward pusey New York .Macmillan

- 16- Augustine ,2006, *of true religion*, translated and edited : by JHS.burleigh in the Augustine earlier writing united states of America john konx
- 17—STUMP, Eleo Nore,2006,*The Cambridge companion to Augustine*,
- 18-matthews, garethb.,2005, *agustine* , edited by steven Nadler, blackwellgreatminds
- 19-wigger, G,F,1840, *augustinism and pelagianism*, trans by Ralph Emperson, Newman and saxton Newyork
- 20- Robert Dodaro,2000, *augustin and his critics* , essay in honour of Gereld Bonner,London and New York.